

مقام روشنفکری–۶

روشنفکری و پرسشگری

محسن خیمه‌دوز

روشنفکری بر کانون مرکزی تفکر یعنی پرسش متکی است. روشنفکری پرسشگر است؛ پرسشگری مبنای معرفت است بنابراین روشنفکری مبنای معرفت ولی معرفت پاسخگر است.



روشنفکری مساله‌گراست ولی علم مساله‌گشاست. علم مساله‌گشا مساله را حل می‌کند اما آن را انتخاب نمی‌کند. ارزشگذاری و انتخاب مساله به مثابه مساله اصلی کاری است که روشنفکری مساله‌گرا انجام می‌دهد. روشنفکری، فراقاخلاق و فرامعناس‌ت که بنیان‌های زیبایی‌شناسانه و شهودی اخلاق و معنا را کشف و طراحی و اجرا می‌کند زیرا روشنفکری وابسته به زیبایی‌شناسی است. (زیبایی‌شناسی نه به معنای مدرن آن که در رمانتیسیسم و سوررئالیسم و هنرهای تجسمی مطرح است بلکه به معنای عمیق‌تر و اصیل‌تر آن مورد نظر است یعنی به معنای خُسن نگاه و خُسن رفتار ولی اخلاق، معناگراست.

وجود این تمایزات به این معنا نیست که روشنفکری با معرفت و مساله‌گشایی و اخلاق و معناگرایی بیگانه است، بلکه به این معناست که در ساحتی بنیادی‌تر از معرفت، مساله‌گشایی، اخلاق و معناگرار دارد؛ ساحتی که حاصل فکری روشن نسبت به مبنای معرفت، نسبت به مبنای حل مساله و چگونگی انتخاب مساله و نسبت به مبنای استنباط اخلاق و معناگرایی است؛ ساحتی که از جنس حقیقت، شهود، مفاهیم اولیه و زیبایی است (زیبایی در نگاه، در نیت و در رفتار).

نگاه چندبعدی

روشنفکری تنها پویزشن و موقعیت جهان انسانی است که نگاه تک‌بعدی در آن غایب است و اساس اندیشه آن را نگاه چندبعدی تشکیل می‌دهد.اگر دیندار چنددینی نداریم، اگر ایدئولوژی چندرانه نداریم (مثلا هم سوسیالیست، هم لیبرال) و اگر متخصص چندرشته‌ای دانشگاهی نداریم به این دلیل است که در پای نگاه چندبعدی را فقط باید در حوزه روشنفکری جست و دید.
جهان آکادمیک همچون جهان‌های مونیستی (جهان ایدئولوژیک، جهان تنولوژیک و جهان‌هایگری) جهانی غریوروشنفکری و تک‌بعدی است که قادر به فهم مساله چندبعدی نیست مگر آنکه آکادمیسین قبلا به مقام (لیبرال) و اگر متخصص چندرشته‌ای دانشگاهی نداریم به این دلیل است که در پای نگاه چندبعدی را فقط باید در حوزه روشنفکری جست و دید.
تمايز میان جهان روشنفکری و جهان آکادمیک به صورت جایگزین شدن مساله چندبعدی به جای مساله تک‌بعدی در نشان می‌دهد. به عنوان مثال اگر جمعی از متخصص دانشگاهی از تخصص‌های گوناگون کنار هم قرار گیرند و بخواهند درباره تحلیل یک مساله شناخت راحل مساله تصمیم‌گیری کنند، هرگز به نتیجه نمی‌رسند چون هر تخصصی مساله را از نگاه تخصص خود می‌بیند و زاویه نگاه دیگری غیر از تخصص خود ندارد و بد له نیست اما طرف دیگر هیچ مساله‌ای تک‌بعدی نیست که بتوان آن را از یک منظر دید و شناخت و تحلیل کرد بنابراین نتیجه حاصل از نگاه جمع متخصصان به یک مساله همواره مغرر خواهد بود.

ما مواجهه با همین آسیب اساسی جهان‌های تک‌بعدی آکادمیک، ایدئولوژیک و تنولوژیک است که نگرش‌های میان‌رشته‌ای و فرارشته‌ای و حتی ضدرشته‌ای متولد شدند. نگرش‌هایی که تماماً حاصل رسوخ روح روشنفکری در دانش آکادمیک دنیای معاصر و به حاشیه راندن شبه‌تفکرات ایدئولوژیکی و تنولوژیکی تک‌بعدی است؛ نگرش‌هایی که اثری از آنها در حوزه تفکر معاصر ایرانی دیده نمی‌شود.

ترب و به حقیقت

روشنفکری ذات‌گرا نیست؛ عوام‌گرا هم نیست. ذات‌گرا نیست چون جزم‌گرا نیست، ذات‌گرا نیست چون باور ندارد که حقیقت در جیب اوست هر چند باور دارد که حقیقت وجود دارد. باور به اینکه حقیقت در جیب من است، اساس جزم‌گرایی خطرناک دیگرستیز و دیگر کشش است اما باور به وجود حقیقت باور به رئالیسم آنتولوژیک است که تنظیم‌گر نگاه معنایی و شناختی انسان به وجود و جهان است. عوام‌گرا هم نیست چون به نسبیت‌گرایی باور ندارد.

نسبیت‌گرایی مانند جزمیت‌گرایی منطق عوام‌گرایانه حقیقت است که نهایتاً به نفی حقیقت و تثبیت نهیلیسم، پراگماتیسم، عمل‌دگی و سوداندگاری می‌انجامد. منطق روشنفکری، منطق نسبی‌گرایی است. نسبی‌گرایی با اندکی جزمیت منطبق است تا بتواند از جزمیت‌گرایی عبور کند. نسبی‌گرایی با اندکی نسبیت می‌سازد تا بتواند از نسبیت‌گرایی به سمت حقیقت عبور کند. نسبی‌گرایی به این ترتیب امکان تقرب به حقیقت را فراهم می‌کند. بنابراین منطق روشنفکری، منطق تقرب به حقیقت است. تقرب به حقیقت در همه وجودان (معنایی، زیستی، نظری، گزارش‌های و تفهیمی)، حقیقتی که همواره در چند چهره متفاوت ظاهر می‌شود؛ چهره حقیقت آنتولوژیک که نافی نهیلیسم آنتولوژیک است، حقیقتی که مبنا و پایه دستگاه معرفتی و شناختی قرار می‌گیرد تا نقش تنظیم‌گر را رهیار واقعیت‌شناختی، نظری، گزاره‌ای و سمانتیکی دستگاه معرفتی را بازی کند؛ چهره حقیقت معنایی و زیستی که نافی نهیلیسم تفهیمی و معناداری است، یعنی همان حقیقتی که اساس و مبنای نظام معنایی و زیستی انسان با دیگری و انسان با جهان را تنظیم می‌کند، و چهره حقیقت معرفتی را زیباشناختی که اساس و مبنای خلق آثار هنری و ادبی و فهم آثار هنری و ادبی است. حقیقت در وجوه گوناگون آن به این ترتیب نه در جیب روشنفکری و نه در جیب هیچ‌کس دیگر هم نیست چون همواره از طریق «لناش‌های حدس‌گونه نظری، «تجزیه‌های تحلیلی معنایی» و «فهم‌های لایه‌لایه و توبرتوی تفهیمی» بر ما آشکار می‌شود.

منطق روشنفکری، منطق معرفت و عقلانیت و نقدپذیری و منطق فهم قبیل از دانیاست؛ منطق که حاصلش دستیابی به پرسش‌های نوین و بدیعی است که مانع از افتادن انسان به دام بزرگ می‌شوند؛ دام باور جزم‌گرایانه «حقیقت در جیب من است» و دام باور ولنگارانه و نسبیت‌اندیش «فنی حقیقت». نفی حقیقت به معنای: بساوار به انواع حقیقت (علم، معرفت‌ها، عقل‌ها)، باور به حقیقت‌های مجازی، و باور به زائد بودن حقیقت است.

حقیقت در نظام‌های روشنفکری و شبه‌روشنفکری از جنس رسیدن است. اما در منطق روشنفکری از جنس رسیدن و دور شدن است. حقیقت در منطق روشنفکری به معنای دوری لحظه به لحظه از نادانی‌ها و خطاهای ماست. و شناخت حقیقت به معنای شناخت نادانی‌ها و خطاهای ماست.

پرشش از یک رابطه- بخش اول

«گذر از نهیلیسم» به «فاشیسم»

بیژن عبدالکریمی



نسبت به وی تلقی شود. حتی محرک اصلی نوشتن شدن این نقد را نباید دفاع از هایدگر یا فریدید تلقی کرد. آنچه انگیزه اصلی اینجانب در نقد و بررسی مصاحبه آقای سیلوش جمادی با عنوان «هایدگر خوئی یا سیلوش جمادی (هبوط دازاین)»، گفت‌وگوی حسین قوام با ایشان، منتشره به تاریخ ۱۳۸۹/۴/۲۴ است دل‌نگرانی از وضعیت تفکر در این دیار و قوام یافتن تفکر فلسفی و در پی آن سطحی‌اندیشی و انحطاطی تاریخی است که تا مغز استخوان‌مان، حتی در اندیشه روشنفکران و اهل فضل‌مان نفوذ کرده است. پرسش خبرنگار از آقای جمادی، که تکرار و بیانگر دیدگاه طیف نه چندان اندکی از روشنفکران دیار ما درباره هایدگر و تفسیر فریدر از اندیشه‌های اوست، به طور مشخص این است: «یا شما با روایتی که ایرانیزه شدن هایدگر را از عوامل تنویریه شدن خشونت در ایران معاصر می‌داند، موافقی یا خیر؟» آقای جمادی صراحتاً، قاطعانه و

بی‌هیچ تردیدی به این پرسش چنین پاسخ می‌دهند: «شما پرسیده‌اید اینکه خویش هایدگری در ایران خشونت را تنویریه می‌کند، من با این نظر موافقم یا نه؟ کاملاً با این نظر موافق هستم.» خبرنگار در مقابل می‌پرسد: اما «کجای این تفکر ارتباط نظام‌مند و سیستماتیک با فاشیسم پیدا می‌کند؟». چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» خبرنگار در واقع به‌درستی خواهران راقتکند بحثی فلسفی حول و حوش مبنای نظری در تفکر هایدگر و نشان دادن نتایج و پیامدهای این مبنای در عرصه تفکر سیاسی و اجتماعی است تا بر اساس آن بهتر بتوان درباره رابطه تفکر هایدگر با فاشیسم و تنویریه کردن خشونت اندیشید. حال ببینیم پاسخ آقای جمادی به این پرسش و بحث ایشان تا چه حد فلسفی و دارای ارزش و اعتبار نظری است. ایشان در پاسخ به پرسش فلسفی مذکور از نسبت میان «مبنای تفکر هایدگر» با «نظام سیاسی فاشیسم»، ابتدا اشاره‌ای به پذیرش مسوولیت ریاست دانشگاه توسط هایدگر به منزله نشانه‌ای از همکاری سیاسی هایدگر با حزب ناسیونال‌سوسیالیست آلمان در سال ۱۹۳۳ می‌کنند. می‌توان با آقای جمادی و بسیاری از دیگر روشنفکران در محکومیت این همکاری بی‌هیچ تعارفی موافق بود و وارد این مباحث نیز نشد که افراد در نظام‌های بسته سیاسی و اجتماعی که ناچار به انتخاب گزینه‌هایی می‌شوند که برعغم میل درونی آنهاست و ممکن هایدگر یکنه متفکر و دانشگاهی آلمانی نبود که در یک فضای تاریخی خاص از جنبش سیدر ناسیونال حمایت کرد و اینکه این جنبش پس از به قدرت رسیدنش ماهیتی کاملاً دگرگونه یافت؛ پدیدارهایی که برای بسیاری از جهانپسان از جمله برای خود ما ایرانیان اموری کاملاً ملموس و قابل فهم است، و از این بحث بی‌صرف نظر می‌کنیم که در همان کتاب‌های سیاسی او، که درباره رابطه هایدگر و فاشیسم نوشته شده و آقای جمادی به آنها اشاره می‌کنند تفسیرهای دیگری نیز از رفتارهای سیاسی هایدگر، سکوتش در محکومیت فاشیسم و بسیاری دیگر از اموری که در حول و حوش این ماجرا وجود دارد، صورت گرفته است. اما در حال حاضر، بحث اینجانب بر سر پاسخ‌های آقای جمادی به پرسشی «فلسفی» در باب نسبت «مبنای تفکر هایدگر» با فاشیسم است. آقای جمادی خود به خوبی مستحضر هستند که اشاره به یک حادثه تاریخی به هیچ‌وجه نمی‌تواند پاسخی فلسفی برای یک پرسشی فلسفی باشد. به همین دلیل، خود ایشان می‌گویند تا پاسخی فلسفی به پرسش مورد بحث ارائه دهند: «به عقیده و دریافت من هستی‌شناسی هایدگر، البته نه فقط هایدگر بلکه هر گونه تفکر هستی‌شناسی و عرفانی وقتی قدم در حیطه سیاست بگذارد سر از فاشیسم در خواهد آورد. بار این‌که عمل سیاسی به جمع مبرهوط است و در سیاست با انسان به عنوان حیوان مدنی طرف هستیم. سیاست رابطه‌ای بین حکومت و مردم است. سیاست از politic یا police ریشه می‌گیرد و politic به غلط سیاست ترجمه شده است. اگر به فرهنگ فارسی مراجعه کنید، خواهید دید سیاست به معنای تدبیر و اداره کردن و مصلحت‌اندیشی آمده است ولی این تدبیر و مصلحت در نظام شرقی تنبیه پدرسالارانه رابطه خواجه و بنده درمی‌آید و سیاست‌گاه فتنگله است در حالی که police به معنای شهر است و شهر در یونان یک جامعه مدنی است و آنهایی که در این جامعه مدنی شرکت دارند مشرک تصمیماتی در مورد شهر اتخاذ می‌کنند، یعنی در مفهوم politic اولین بنای مودکراسی نهفته است. اگر به شما بگویند بین استبداد و دموکراسی یکی را انتخاب کنید شما گزینه دوم را انتخاب می‌کنید به خاطر اینکه تاریخ استبداد تجربه‌اش را پس داده است. اما در عرفان اصلاً رابطه عقلانی وجود ندارد و به عنوان یک تجربه شخصی مطرح است و به محض اینکه سیاست عرفانیزه شد، عقلانیت‌زدایی سیاست نیز از پی می‌آید.» اجازه دهید کمی به عبارت آقای جمادی ببندیدشیم. آقای جمادی می‌گویند: «هستی‌شناسی هایدگر، البته نه فقط هایدگر بلکه هر گونه تفکر هستی‌شناسی، وقتی قدم در حیطه سیاست بگذارد سر از فاشیسم در خواهد آورد.» من این پاسخ را نمی‌فهمم. آیا هر گونه تفکر هستی‌شناسی، یعنی هستی‌شناسی از آن حیث که هستی‌شناسی است، نهایتاً سر از فاشیسم برمی‌دارد؟ مگر ما انسانی را می‌شناسیم که آگاهانه یا ناآگاهانه از نحوه‌ای هستی‌شناسی، یعنی از نحوه‌ای از فهم هستی و جهان، بهره‌برداری ننشاد؟ پس اگر هستی‌شناسی بجاوهستی‌شناسی در عرصه سیاست منجر به فاشیسم می‌شود، یعنی همه نظلهای فکری، نظری و فلسفی و نحوه تفکر همه انسان‌ها نهایتاً به فاشیسم منتهی می‌شود! اما آقای جمادی به‌خوبی آگاهند که این سخن ناروا و اگر نه کاملاً لیکن تا حدود زیادی به معنا، یعنی خودمتناقضی است؛ با این توضیح که همه نظام‌های سیاسی از جمله نظام‌های لیبرال دموکراسی از نوعی آنتولوژی و هستی‌شناسی بهره‌بردارند. لذا بر اساس این مقدمات، یعنی بر اساس این دو مقدمه که «هرگونه تفکر هستی‌شناسی» سر از فاشیسم در خواهد آورد» و «نظام‌های لیبرال دموکراسی

اندیشه



گویای ۱۳۸۹/۴/۲۴ و هفته ۱۲ ۱۳۸۹



از نظر آقای جمادی و بسیاری از روشنفکران ما، تفکر و هستی‌شناسی عرفانی «وقتی قدم در حیطه سیاست بگذارد سر از فاشیسم در خواهد آورد». اما آیا مخاطب حق دارد که از آنان بپرسد: مراد از «تفکر و هستی‌شناسی عرفانی» چیست و چه چیز را به منزله عرفان تلقی می‌کنند؟

تفکر و ارزش‌هایی نیست که روشنفکرانی چون برادر بزرگوار، آقای جمادی و همه روشنفکران درمند و آزاده در سراسر جهان در جست‌وجوی آنند؟ آیا تأکید بسیاری از عرفای ما بر حقیقتی استعلائی، فراتاریخی، فراقومی و فراجغرافیایی و بی‌صورت که همچون عنقا «شکار کس نشود»، مبارزه‌ای پیگیر با هر گونه قشری‌اندیشی و صورت‌پرستی و قوم‌پرستی جاهلی نبوده‌ای باشد؟ این قرن حاکمیت جبر، در تمام تاریخ صدر مسیحیت و سراسر تاریخ قرون وسطی، کسای جز عرفای مسیحی و چهره‌هایی چون یوستینوس را می‌شناسند که شجاعانه در برابر قدرت امپراتوران قذقلع کرده، با کتیکه بر قدرتی درونی و معنوی قدرت قذدمداران را به هیچ گرفتند؟ آیا آقای جمادی در این زمانه بد، و در قرن حاکمیت جبر، می‌شناسند که و شهوت و قدرت، کس جز جابر مرز ترا را می‌شناسند که این نام خدا و برای رضای خدا فردی را که تمام بدنش عفونت کرده بود و در میان راله‌ها رها شده و موربانه‌ها در بدنش آشفته کرده بود به منزل خودش برده تا تیمار‌داری‌اش کند؟ آیا در روزگار ما کسی جز گاندی بزرگ و با کتیکه بر همان عرفان و معنویت شرقی، شعار «عدم‌خشونت» را وارد صحنه سیاست کرد؟ آیا هنوز بشریت در طول تاریخ طولانی حیات خود روی این خاک، شراهایی به عمق و زیبایی «عشق حقیقت جان است» و «شهرمایه‌ات را دوست بدار.» از زبان کسی جز عیسی‌ای ناصری بیگانه از تفکر متافیزیکی و غرق در شهودهای عارفانه دینی شنیده است؟

پس محل نزاع کجاست و این چه چیز است که از نظر آقای جمادی اندیشه‌ها و هستی‌شناسی‌های عرفانی را مودی به ظهور نظلهای فاشیستی می‌کند؟ آقای جمادی در اینجا نسبت نیازند یافتن حلقه و مفهوم واسطه‌ای میان وجود و تفکر هستی‌شناسی عرفانی، و «استبداد و فاشیسم» هستند. بدون یافتن این حلقه و مفهوم واسطه جیش از «فران» به «فاشیسم» بسپار گزافی و دلخواهانی که می‌رسد. آقای جمادی خود به این امر واقفند لذا می‌گویند نقد عرفان از عقلانیت، یا به تعبیر ایشان «عقلانیت‌زدایی» در عرفان را به منزله این مفهوم واسطه قرار دهند: «در عرفان اصلاً رابطه عقلانی وجود ندارد و به عنوان یک تجربه شخصی مطرح است و به محض اینکه سیاست عرفانیزه شد، عقلانیت‌زدایی سیاست نیز از پی می‌آید.» لذا از نظر ایشان «تعمیم و فاشیسم» همین به اصطلاح «عقلانیت‌زدایی» است که عرفان را به سیاست، در معنا و مفهوم شرقی آن، یعنی استبداد، و نه به سبب نوعی غری، مساوق با دموکراسی، منتهی می‌کند. دغدغه آقای جمادی و بسیاری از روشنفکران کاملاً قابل فهم است لیکن به لحاظ فلسفی قابل تأیید نیست. با ایشان و همه روشنفکران موافقم که «عقل‌گریزی» است. لیکن خود ایشان در فراز بعدی سخن‌شان ثابت می‌کنند که «من آغاز حقیقت را از یک بحث کلی‌تر عرض کردم که در هستی‌شناسی و به خصوص هستی‌شناسی هایدگر وجود دارد.» پس به خوبی پیداست که ایشان نظرشان ناظر به هستی‌شناسی به طور عام و سپس به هستی‌شناسی هایدگر به طور خاص است. به هر تقدیر، از نظر آقای جمادی و بسیاری از روشنفکران ما تفکر و هستی‌شناسی عرفانی، «وقتی قدم در حیطه سیاست بگذارد سر از فاشیسم در خواهد آورد.» اما آیا مخاطب حق دارد که از آنان بپرسد: مراد از «تفکر و هستی‌شناسی عرفانی» چیست و چه چیز را به منزله عرفان تلقی می‌کنند؟ واز «فهم‌های بسیار گسترده و در عین حال مبهم است که عناصر و مولفه‌های بسیار گوناگون، پیچیده و درهم‌تنیده‌شده‌ای چون مولفه‌های اخلاقی، هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی، تاریخی، جغرافیایی را دربر گرفته و در همان حال به نحوه تفکر موجود در بسیاری از سنت‌های نظری تاریخی شرقی و غیرمتافیزیکی که هر یک از آنها نیز به تنهایی شامل جریانات گوناگونی هستند همچون جریانات گوناگون موجود در سنت عرفان ایرانی، اسلامی یا عرفان هندی و… اشاره می‌کند. حال آیا به نظر آقای جمادی و دیگر همفکران ایرانی درست و منطقی به نظر می‌رسد که ما مفهوم بسیار کلی و مبهم و روشنی چون «عرفان» را از دلایل ظهور «فاشیسم» برشماریم؟ یا این تحلیل به این معناست که ما «فران شرقی» را دلیلی برای ظهور «فاشیسم غربی» برمی‌شماریم؟! به راستی، برعغم حضور نیرومند جریانات و گرایشات عرفانی در سنت‌های نظری و تاریخی شرقی فرضاً و روشنی‌ها و به‌رغم وجود قتل‌ها، غارت‌ها، استبدادها و جنگ‌های مذهبی در تاریخ جوامع شرقی، چرا پدیدارهای «فاشیسم» و «توتالیترانیسم» در معانی دقیق و علمی کلمه، هیچ‌گاه در تاریخ این جوامع ظهور نیافت و ما صرفاً شاهد بروز این پدیدارها در سنت متافیزیک بی‌بافت و در دوران مدرن و همراه با وجود مدرنیته هستیم؟ آیا نمی‌توان معتقد بود که عرفان‌های شرقی دارای مولفه‌هایی هستند که می‌توانند ما را در برابر ظهور هر گونه قشری‌گری، استبداد یا به تعبیر آقای جمادی «فاشیسم» باری دهند؟ یا فرضاً این عبارت ابوالحسن خرقانی ما که گفت «از دینسته از کسانای نیستند که تفصیر عرفانی افرادی چون فریدر از هایدگر را خطا و غیرآکادمیک

می‌دانند؟ مگر ایشان یک چنین تفسیریهایی را در مقدمه ترجمه خود از هستی و زمان به «قیل و قال هایدگرشناسان ما، و از آن مصیبت‌بارتر، در کنش فرقه‌سارانی که بویی از تفکر و فلسفه نبرده‌اند» تعبیر نکرده‌اند؟ حال چگونه است که در اینجا تفکر هایدگر، عرفانی تلقی شده است؟ به گمان بنده، این تعارض صرفاً حاصل گرایشات و نحوه مواجهه ایدئولوژیک آقای جمادی در روابواری با مسائل است.

خبرنگار محترم با تکرار پرسش فلسفی خویش، که به‌درستی گویای عدم رضایت وی از تلاش آقای جمادی مبنی بر پیوند زدن «تفکر هایدگر» با «فران شرقی» و از این طریق نشان دادن فاشیسم و استبداد به منزله یکی از نتایج و پیامدهای هستی‌شناسی از نوع هستی‌شناسی هایدگر است، با عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های هایدگر می‌توان ارائه داد که توجیه‌کننده یا لاقال تاییدکننده رویکرد فاشیستی به سیاست باشد؟» آقای جمادی مجدداً به‌درستی می‌گویند تا حلقه و مفهوم واسطه عبارات دیگری اظهار می‌دارد: «چه ارتباطی بین اندیشه‌های هایدگر و فاشیسم وجود دارد و چه تاویل یا تفسیری از اندیشه‌های ه